

داشتند که سکارند به نگردد استند فرمودند تقریظی به کتاب
 اواره بنویسم بنده نیز به پاس احتراماتشان همان اوقات تقریظی
 نوشته و به جناب میرزا هادی دادم که در مصر جهت نویسنده
 تاریخ فرستاد و آن تقریظ در آخر جلد دوم تاریخ طبع شد .
 در آن تقریظ باینکه من توصیف کتاب نکرده بلکه توصیف
 شخص مؤلف را نموده ام و مؤلف نیز در کتاب کشف الحیل
 خود آن تاریخ را بکلی لغو کرده اینک من نیز که تقریظ نویس
 آن کتاب بوده ام تصدیق دارم که اغلب مندرجات آن تاریخ
 معمولاتی است که نویسنده آن کتاب را بدوین ان گماشتند و
 ابتدا صحت ندارد که در اتیه مورد استشهاد واقع شود

باری سخن در اینجا بود که این امر نفوذی ندارد تا
 مورد استدلال مبلغین بهائی وارد کرده بلکه برهان بطلان که
 زوال و فنا و عدم پایداری است در او بگمال ظهور جلوه کر
 است چه از وقتی که من با حضرات انس گرفته و وارد درانها
 بودم الی کنون امام زاده معصوم و گلستان جاریدی از لاشه
 امواتشان پر شده و در بهائی جدید الورد در انهار وارد نیست که بتوانند
 در مقابل اینهمه اشخاصی که از آنها راه لاقل انده نفر و معرفی کنند
 و اصفاً خیلی وقاحت و بی شرمی لازم است که این نفوذ
 میرزا را کسی به نفوذ کلمه احمدی و شریعت محمدی ترجیح
 دهد بلکه تشبیه و مقایسه نماید چرا که از دعوت ان حضرت سی سال پیشتر
 نکندست که دو تکت گره زمین در تحت نفوذ اسلام وارد شدند

و اگر بعض متعصبین بهائی بگویند ان استیلاء قوت زور و شمشیر بود چنانکه
 میگویند در جواب بگویم ان شمشیر نیز از خلاف نفوذ و روحانیت بیرون آمد

تأیید گفتار

علاوه از انکه خیلی از بهائیان را نکارنده میشناسم که از

این امر برآشته اند و در نظر سایر بهائیان مخمور بشماره میروند
 اوقاتی که در شبی بودم یکی از بهائی زادگان یزدی که پدرش
 را در این راه کشته بودند و او نزد بهائیان شهید زاوه معروف
 بود و برحسب قاعده و عادت شهیدزاده بایستی هائی دوآتشه باشد
 اخلاق از روسیه پارویا و از اروپا بحیفا و از حیفا به بمبئی آمد و
 مرا ملاقات کرد دیدم بایک چهره افروخته و دلسوخته میگفت
 قلابی پدران بیچاره ما عجب فریبی خوردند ما که طفل
 بودیم و دران اوقات نبودیم همینکه بزرگ شدیم فقط تعریف و
 توصیف از جمال مبارک [میرزا] و از سرکار اقا (میرزا عباس)
 می شنیدیم که اینها خودشان را چگونه فدای اسایش عالم انسانی
 کردند و این طریقه بهائیت را که موجب سعادت بشر است
 تاسیس نمودند هرچه در عشق اباد و یزد و بادکوبه و غیره بودم
 جز سوء اخلاق و دزدی و بی عفتی از اینطایفه ندیدم شکایت
 نزد هر که می بردم می گفت مرکز امر و ولی امر الله مقدس و
 منزله است باید باو ناظر شد من هم خیال می کردم شاید
 اینطور باشد

تا اینکه روزگار قسمت کرد و در حیفا رفتم و شوقی افندی
 و دامادان سرکار اقا (میرزا عباس) را دیدم و هر چه باید
 بهمم فهمیدم

اولا تا چند روز نمی دانستند من کی هستم و چه کاره ام
 بگمان آنکه بهائی لات لوتی هستم باینکه میدانستند شهید زاده ام
 اعتنا و احترامی بمن نگذارند وقتی بی بردند که من تاجر معتبر
 پول داری هستم * محترم شدم و مورد احترام و نوازش
 واقع شدم

بالاخره فلانی هیچ عاطفه انسانیّت در مرکز امر ندیدم چه که پدران ما و زنهای بیوه یزد نظر به تضحیقات ساق عکاکه اینها در چه مضبقه بوده اند برای آنها پول میفرستاده اند اکنون هم بهمان عادت دهشاهی دهشاهی جمع میکنند و از خوراک ضروریه خود میزدند و به حیفا میفرستند تا آنها عیش و نوش کنند و دارای پارک اتومبیل و اصطبل و عمارات و اشیاء نفیسه شوند و دخترانشان را با اروپا برای تحصیل و عشرت بفرستند اما همان زنهای بیوه بدبخت یزد قادر نشوند طفل خود را بیک مدرسه ابتدائی سه کلاسه یا دبستانی بفرستند که مواد دار شوند اگر اینها روحانیت و مروت پیدا کنند یا بیک ذره ترحم و انسانیّت بمشامشان میرسید چنین پولی را چگونه قبول می کردند آن بیچاره بدبخت گور کورانه و بیخبرانه میدهد این بی انصاف که خود مطلع است این پولها چه قسم جمع می شود چگونه می گیرد

باری آن شخص نازنین بدین واسطه و جهات دیگر این دین ابائی را که پدرش شهیدان راه شده بود ترك کرده و اکنون در طهران است و هر چه بهائیان نزد او رفتند که او را رجعت دهند ممکن نشد این است نفوذ شدید امر بهائی ! و همین بهائی زاده عده بهائیان انگلیس را بمن گفت که باسم ده دوازده نفر هستند که گاهی مجتمع میشوند و ماعینا عکس همان اجتماع را که رفقای خود را نیز دعوت کرده اند تا جمعیتی تشکیل شود بدست آورده در اینجا طع میکنند

و همچنین یکی دیگر از بهائی زادگان مقیم عشق آباد که فعلا در طهران است یکروز نزد آمد و فحش زیادی بمیرزا و میرزا عباس داد از انجائی که نکارنده و ذوات اخلاقی و شنیمه

« Կրթութիւն »



و فحش را ولو بهر کس غیر جائز و مستحسن نمیدانم نخست
وی را از فحاشی ممانعت نموده سپس پرسیدم سبب این فحاشی
چیست ؟

گفت برای آنکه بدروغ آمدند و مردم را فریب دادند و
باعث سفک دماغ بعضی مردم بیچاره شدند و جمعی بیگناه را از
قبیل اباه من و غیر مرا به محنت و ذلت و بد بختی دچار کردند
و اکنون نیز نواده آنها مردم را رها نمیکنند و چون زالو خونشان
را می مکند

گفتم چه باعث شد که تو بهوش آمدی و از طریقه ابائی
خود که طریقه بهائی بود برگشتی ؟ گفت چند لوح از عبدالبهاء
(میرزا عباس) خواندم که صریحاً وعده داده بود که من بعشق
آباد میایم و آمدنم در مشرق الاذکار عشق آباد حتمی است و بدین
جهت بهائیان عشق آباد ماتم من یقین داشتند که عبد الیها بعشق
آباد میاید چرا که نص صریح او را امر محتموم و وعده غیر مکذوب
میدانستند موقعی که خبر فوت عبدالبهاء بعشق آباد رسید من بهوش
آمدم و ترک آن طریقه را چنان گفتم که اکنون می بینی

و دیگر از جمله نفوذ آلام میرزا انست که تقریباً بقدر
کتاب اقدس و ایقان برای حاج میرزا هادی دولت آبادی در الواح
نوشته و او را دلالت باطاعت خود نموده و در آخر کار بالتماس
رسیده است مهلتاً اثر و ثمری نه بختید که نکارنده يك قسمت
از لوحی را که شکایت مشارالیه را در او مرقوم داشته برای
نمونه و غرض دیگر که ذیلاً معروض میافند ذکر میکنم

در صفحه هفتم کتاب طرازات منطیبه بمبئی — هادی

دوات آبادی را بنصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال و هم پیمین یقین توجه کند و از موهوم بشر که قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم اعلی در صخره صما اثر نمود و ثمری ظاهره حال جمعی بمتاب حزب شیعه ترتیب داده و باغواای ان نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه دریحی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند در یوم [۱] جزاء کل در حقیق سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره [۲] مبارکه را بابادی بغی و فحشاء قطع نمودند و بر منابر بلعن و سب مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام برامن فرمود شهیدش نمودند و بر اطفال نورش همت گماشتند و عمل نمودند آنچه را که هین حقیقت گریانست

فرض دیگر نگارنده اینست که میرزا در اینجا که میگوید

(جمعی بمتاب حزب شیعه ترتیب داده و باغواای ان نفوس غافله مشغول) حزب شیعه را اغوا شده میداند و ائمه دین را نمودن بالله نفوس فریبنده می پندارد که حزب شیعه را از مذهب سنت و جماعت تجزیه کردند و آنها را اغوا نمودند

من در این قسمت بمیرزا اعتراض ندارم که چرا چنین

عقیده را ابراز میکند البته در عقیده خود ازاد است فقط اعتراض نگارنده در این قسمت است که چرا اخباری که از همین ائمه دین رسیده است با آنکه توافقی که شاید با صدمن سریش هم بمقصود و مدعای او نمی چسبد استدلال میکند و در آنجا مخبر را تقدیس کرده و امام ممام می نامد اما در اینجا حزب شیعه را اغوا شده میدانند !

اما از جناب میرزا اینگونه مسائلی شکفت نیست زیرا او در عرب عرب است و در عجم عجم نزد سنی سنی است و نزد شیعه شیعه است و نظری این دستور مسلم و معمول بوده که هنوز هم مراعات میشود و در این مدت ۶۰ سال دو نفر سنی را در تمام فلسطین با خود همراه کرده اند و قریب داده اند همیشه محامد و اوصاف خلقاء را بانها میگویند

و آن لوحی را که میرزا عباس برای طرد برادر خود میرزا محمد علی نوشته بود مشهور بلوچ هزار بیٹی دران لوح طمنه بخلیفه ثانی زده بود و برادر را در تکرار کلمه (۶) حسینا کتاب الله بیرو خلیفه ثانی قلمداد کرده بمحض این دو نفر سنی که میادا بمضمون ان واقف گردند برچیدند و از میان برداشتند تا میادا انها مطلع شوند که نسبت بمقام خلافت جسارتی شده است

برهان دیگر نفوذ میرزا آنکه در صفحه ۸ کتاب طراوات میگوید — از ورود این مظلوم در زوراء الی حسین بمشابه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده معذ لك اگاه نشدند و

(۱) میرزا محمد علی میرزا عباس را قبول نکرد و گفت کتاب اقدس مکتبی است میرزا عباس هم او را طرد نمود و گفت در موقع نص خلافت علی نیز عمر همین کلمه را گفت دران لوح هزار بیٹی خیلی طمن و سر زانس پیروز محمد علی میزند

در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از انشطر باین جهات توجه می نمود حال کمال را مقبل الی الله مشاهده می نمودند

در اینجا دو مطلب مستفاد میشود یکی آنکه هر چه میرزا الواح نوشته و فرستاده بی ثمر بوده و کلاش نافذ نشده است که باو مومن شوند و اینکه میرزا عباس در خطابه های خود در امریکا و اروپا میگوید بسیاری از اهل ایران مومن شدند و تعالیم او را پذیرفتند دروغ است و مطلب دیگر که از بیان میرزا مستفاد میشود این است که اگر میرزا در اقلیم دیگر غیر از زورا می بود و نوشته جاتی برای اهالی زورا میفرستاد کاملاً باو مومن میشدند و باو میگردیدند و لکن چون خودشان در زورا نشریف دارند فرمایشاتشان تاثیر نمیکند ۱۱ از این مطلب من خیلی متعجبم و قضاوتش را بخواننده وا میکند ارم

نیکو جان میرزا در خاک فلسطین و عراق غیر از اظهار اسلام و ایمان و روزه گرفتن و اقامه صلوة در خلف امام جمعه صکا دعوتی نکرد فقط دعوتش در سر سر بروی اوراق بود آن اوراق را نیز از این جمعه بان جمعه و از این خانه به آن خانه مخفی می داشتند نه تنها خود دعوتی در آن حدود نداشت بلکه مبلغین و احباب نیز حق تبلیغ در خاک عثمانی نداشتند پرسیده می شد چرا در آن حدود تبلیغ نمی کنند؟ میگفتند جمال مبارک (میرزا) تبلیغ را در این حدود حرام فرموده است چون با دولت معاهده بسته مادم که در خاک او ساکن است تبلیغات مذهبی نکنند و آن بهائی بی خبر نیز که از سر قضیه آگاه نبود بدین حرف قانع میشد

در صورتیکه علت اصلی تبلیغ نکردن در خاک فلسطین فقط بواسطه محافظه کاری خودشان بود که مبادا از داعیه آنها مسلمین آن حدود وانف و مطامع گردند و ما همین نوشته میرزا عباس را که برای شیخ فرج الله در مصر نوشته بود قبلا درج نمودیم که قارئین محترم حقیقت را دریابند.

بالاخره نتیجه نفوذ میرزا و قوه روحانیه او در این مدت هشتاد سال در خاک فلسطین صفر [هیچ] و در سوریه نیز صفر و در مصر باستانای هاجرین ایرانی پانزده نفر و در انگلستان دوازده نفر و در فرانسه پنج نفر و در سوئیس دو نفر و در المان پانزده نفر و در امریکا صد نفر و در تمام هندوستان نود نفر و در تمام ترکستان و عشق آباد که معبد ساخته اند پانصد نفر و در تمام مملکت برما یکصد نفر شده است اینکه میرزا عباس در الواح خود مکرر برای تشجیع و اغفال بهائیان بدبخت ایران مینوشت شرق متور شده و غرب معطر و همه در ظل تعالیم جمال مبارک وارد شده اند همین عده اشخاص قلیل هستند و اما ایران که جامعه بهائی را تشکیل داده است

و میرزا عباس جمعیت بهائی ایران را مصیده و دام خود قرار داده بود که بدین وسیله در قلوب امریکائیان و اروپائیان تصرف کند و آنان را به جمعیت موهوم بهائی ایرانی فریب دهد و تبلیغ نمایند شاید آنها که مادی اند نظر باینکه در ایران جمع گشیری بهائی متحد و منفق هستند اگر اظهار تمایل و محبتی نمایند برای مادیات آنها چه از حیث تجارت و چه از حیثیات دیگر نافع باشد و بروی همین اصل و مقصد نیز این اشخاص معدود در اروپا و امریکا اظهار توافق و تمایل می نمودند چون خوش

بختانه بغرض خویش نایل نشده. عده آن‌ها بیست سال است که تجاوز نکرده و افزوده نشده.

حتی خود میرزا عباس که در سنه ۱۳۳۰ با آمریکا رفت و سه سال تمام در آن حدود و اروپا توقف کرد نتوانست بعد از آن چیزی بیفزاید بلکه چند نفری هم برگشته اند.

و اصل قضیه آمریکا آن بود که خیرالله افندی سوری تقریباً ۲۰ سال قبل با آمریکا رفت و جمعی را به بین حرفها فریفت که در ایران چه جمعیت‌ها هست و چه مجامع مهمی بهائیان دارند و ثلث ایران بهائی شده بعضی آنان نیز بهمین ملاحظه که اجتماعات منافع مادی آن‌ها را تأمین میکند قبول این مسلك و طریقه را کردند و چون در این مدت دیدند که خبری نشد و اجتماعاتی نیست توقف کردند و زیاده‌تر نشدند حتی کوشش‌ها و تبلیغ‌های سه ساله خود میرزا عباس در آنجا مفید واقع نشد.

باری سخن در جمعیت بهائیان ایران است از بس بهو و جنجال عده آنها را زیاد قلم داد کرده بودند بخورد مرکز (شوقی افندی) نیز مشغول شده بود از اینجهت امر داده احصائیه بگیرند تا بابت العدل را تاسیس نماید همینکه احصائیه گرفته شد و مرکز حیفا رسید دید که قابل تکرار نیست در صورتیکه در احصائیه که گرفتند همه طبقه را نوشتند یعنی انهایی را هم که خود به آنها قبول نداشتند و میدانستند که حقیقتاً بهائی نیستند و برای مصالحتی با آنها مراوده دارند محض سیاهی لشکر و سرور قلب ولی امرالله شوقی افندی در رؤف بهائیان وارد کردند و نوشتند معهدا شوقی افندی دید که هزار يك آنچه منظور نظر او بوده نیست امر باستوار و اختفای احصائیه داد تا مبادا سایر بهائیان مطلع شوند و مخمود گردند.

نگارنده در جلد دوم این کتاب عدّه بهائیان ایران را شرح می‌دهم و شاید مقنضی شود اسامی آنها را نیز می‌نویسم تا معلوم شود که چند صفحه مختصری از کتاب باسم آنها بیشتر سپاه نمی‌شود و در اینجا بطور اختصار و جمله معترضه اشاره از نویسنده کتاب نقطة الکاف میکنم

مستر ادوارد براون را چه باید کرد ؟

علامه شهیر مستر براون مستشرق اکلیسی که درجات فضل و معارف پروریش همه دنیا عموماً و ایرانیان خصوصاً واضح و روشن است در خصوص اینطایفه تفقد و جستجوئی نمود و راستنقصاء کامل حاصل فرمود و علاوه خود میرزا رادرا عکاو میرزا یحیی را در قبریس ملاقات کرد و آنچه باید بفهمد فهمید و کتاب نقطة الکاف (۱) را نوشت چون در کتاب مزبور مؤلف محترم علاوه از آنکه اساساً نهضت بابی را برای ایرانیان مفید ندانسته داعیه میرزا را بهیچوجه نه پسندیده و بالاخره جانب ازل را بیشتر رعایت می‌کند

چون کتاب نقطة الکاف طبع شد و میرزا عباس دید که بضرر پدرش تمام شده بمردان خود گفت که مستر براون ازلی ابوده چون این تهمت خیلی ناخایسته بود و مقام رفیع مستر براون بزرگ تر ازان بود که ازل یا بها در اینجا راه بجویند چه جای آنکه مراد و مقنند شوند و اخیراً میرزا عباس دانست که این حرف و تهمت علاوه از آنکه دردنها تاثیر نمی‌کند و مقام ان مرد بزرگ را

(۱) نقطة الکاف تألیف حاجی میرزا جانی کاشی است که از یابیان عهد پاپ

بود و مستر براون ان را ترجمه کرده و اظهار عقیده نموده است

کرده باشند و دوم آنکه اورا هم از جامعه اسلام دور نمایند و سوم آنکه بهائیان با او حشر نکنند تا از او چیزها بفهمند در صورتیکه نکارنده اشخاصی را ملاقات کرده ام که ازل و بهاء را تماماً به پیشبزی نخرند بلکه چیزی نخرند مع هذا بهائیان آنان را ازلی معرفی کرده و می‌کنند و خوش بختانه این تیره علاوه شهر مستر بر اون کارگر نشد

و نکارنده قبلاً برای آنکه قلم از حدود ادب و انسانیت خارج نشود گفتم شبر خالدار برادر پلنگ است و اکنون نیز برای آنکه همان ادب را که شیوه شیوای من است از دست ندهم می‌گویم ازل نیز برادر میرزا است

تشریح شریعت

اما تشریح شریعتی که میرزا نموده است و اورا بهائیان حاوی سعادت بشری می‌دانند باید نخست دانست که شریعت میرزا منحصر بکتاب اقدس نیست که ما فقط از آن کتاب استشهاد کنیم بلکه بقاعده کلام اقدس (ان اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحائف و الاواح — و واعملوا بما امرتم فی الاواح — هرا مروی و نهی که در کلمات میرزا موجود نص کتاب است و همچنین هرا مروی که از میرزا عباس و شوقی افندی صادر شده و میشود نص صریح است و بهائیان آن را چون نص کتاب اقدس میدانند

مثلاً بهائیان ملاقات و صحبت کردن ازلی‌ها را حرام می‌دانند بدلیل آنکه نص صریح میرزا است و همچنین ملاقات و صحبت تبعه میرزا محمد علی را حرام و غیر جائز میدانند برای آنکه نص صریح میرزا عباس است و بهمین طور ملاقات

آواره را حرام میداند برای آنکه نص صریح شوقی افندی است و هم چنین حکم محفل روحانی را که مقدمه بیت العدل است واجب الاطاعة می‌شمرند برای آنکه نص صریح میرزا عباس و شوقی افندی است بعبارة اخری احکام محدود و محصور در کتاب اقدس نیست بلکه خیلی از آن احکام را عملاً نقض و نسخ کرده اند

مثلاً در يك جای کلمات میرزا است که عاشروا مع الادیان کلها با الروح و الريحان و کسی هم که واقف و مطلع نباشد شاید از این حرف خشنود شود و افرین بگوید که عجب طریقه خوبی است در این طریقه دویت و مجانیت و مغایرت از نوع بشر نیست

اما مانند من که در اوائل بهمین حرف ها خرسند شده و قریب خوردم بعد از مدتی فهمیدم که آن حرف فقط دانه بود که برای صید مرغان معصوم یا شیده بودند تا آنها بدام بیایند وقتی بدام افتادند آن ایه را منسوخ شده می‌بینند و بالاخره می‌فهمند که حکم تغییر کرده

یگروز گفتند ملاقات ازلی ها و هم صحبتی آنان حرام است روز دیگر هم ملاقات و هم نشینی با تبعه میرزا محمد علی که آنان را ناقض مینامند حرام شد امروز هم ملاقات و هم صحبتی شخص دیگر حرام شده است فردا نعی و انم ملاقات کی حرام گردد

و همچنین کسی که بی اطلاع است شاید بيك حرفی از میرزا برخورد و یا آنکه عمداً برایش بخواند که فرموده است

• محبت اقصان بر کل لازم و لکن ما قدر الله لهم حقا فی

اموال الناس *

یعنی برای اغصان و ذریه خود چیزی قرار نداده ایم ولکن جهت ازان بر همه واجب است * شاید این حکم را تقدیس کنند در صورتیکه آن بیچاره خیر ندارد که این کلام بکلی نسخ شده است و حقیق تماما باید بدست ولی امر الله نسلا بعد نسل و بکرا بعد بکر برسد بناء علیهذا کارنده مجبور می شود احکام معموله و آداب مرسومه مسلمه حایه نزد بهائیان را در معرض افکار عمومی جلوه دهد و تحسین و تقبیح او را بقضاوت خوانندگان محول بداند

یکی از احکام مسلمه معموله این است که بهائیان از ولی امر الله طلب امرزش میکنند چنانکه از میرزا عباس و خود میرزا طلب امرزش می نمودند و آنها هم مرحمتا می امرزشند با اینکه سابقا در اقدس میرزا گفته بود * لبس الاحدان یستغفر عند احد تو بوا الی الله تلقاء انفسکم

یکی دیگر از آداب معموله با آنکه مطلق حکم اقدس * قد حرم علیکم تقبیل الایادی * بوسیدن دست حرام بود پای او را می بوسیدند و این امر مسلم و عین بلکه عملا برای اغنام واجب شده بود .

یکی دیگر از احکام معموله اخیر ان بود که تصریح باسم میرزا حرام بود و بعد هم گذاردن اسم حسین علی بجهت هر بهائی غیر جائز و حرام شد چنانکه در لوح همان جوانی که چند سال قبل رفت یوزرستانی شد که بدین وسیله تبلیغ کند و بعد که مطاع شدند زودت بیرونش کردند حرمت او مبروح است و ان لوح در صفحه ۲۶۳ کتاب جلد سوم درج است (و ما قبل در

جای خود باز اشاره کردیم)

یکی دیگر از احکام معموله زیارت قبر میرزا و میرزا عباس است که باید بچه شرایط و ادابی واقع شود و چنان این مسئله نزد بهائیان مسلم و معین شده که هر يك که میخواهد دیگر را تحقیر و توهین نماید و نسبت بی تقوایی باو بدهد .
و آن شخص هنوز عکا نرفته باشد میگوید با ثروت و مکت هنوز به -
ارض مقصود (حیف و عکا) مشرف نشده است مثل آنکه به يك شخص مسلم مستطبعی گفته شود از فرط بی تقوایی بجهت معظمه مشرف نشده همان طور برای شخص دارنده رقتن عکارا واجب می دانند . —

یکی دیگر از احکام و آداب معموله اهمیت دادن به در و نوزده است که در هر مراسم و کاغذی رقم نه را که چون مطابق با عدد بهاء است می گذارند و چنان پیچیده باین وهم شده اند که هر بهائی خانه خود را اگر هم در ردیف نمره سه یا هفده واقع است میل دارد عدد نه را باو بگذارد چنانکه يك بهائی باغی در خیابان شمیران خرید و اول کاری که کرد این بود که يك کاشی برای او درست کرد به نمره نه در صورتیکه اگر مقصود نمره خیابان است از عدد نه تجاوز می کرد و اگر غرض نمره کوچک بود نمره اول یا دوم واقع می شد و مرا خود از این قضیه چنان خنده گرفته بود که خدا با اشخاصی که خود را متوالفکر و مهذب می دانند چطور این اندازه اسیر خرافات شده اند

یکی دیگر از آداب و اعمال آنست که از گربه بدشان می آید و حتی المقدور او را اذیت می کنند برای آن که یک وقتی که میرزا در بغداد بوده در موقع چهار گربه چنگ بدستش زده و دستش

را خراشیده است

اقای نیکو یکی از بهائیان پیر مرد برایم از عظمت میرزا
ذاری کرد که در ایام بغداد یکروز در سفره غذا میل می
فرمودند و قدری از غذا که بگربه مرحمت کردند در حین رهودن
دست مبارك را چنگ زد و خراشیده شد فرمودند صجب حیوان
بیوفائی هستی از آن روز بعد احباب بغداد شروع بگربه کشی
کردند در هر محله و کناری گربه را می دیدند می زدند و می
کشتند و بدجله میانداختند تا هیکل مبارك (میرزا) يك روز
فرمود چند روز است می بینم گربه مرده زیادی بروی آب دجله
روانست احباب عرض کردند قربانت شویم از آن روزیکه گربه دست
مبارك را چنگ زده احباب با گربه ها دشمن شده اند و گربه ها را
می کشتند فرمودند خیر بس است ما بخشیدیم دیگر احباب موقوف
کردند ولی ان عناد و کینه را با گربه دارند

انصافاً باید ملاحظه کرد اشخاصی که اینقدر سبک متز
باشند که به حیوانی اینطور ظلم و جفا کنند که چرا محکم فطرت و
طبیعت دست مولای آنها را خراشیده اگر دست قدرت و انتقام
بیدا می کردند بمقامات روحانی که خدای آنان را تبعید و تکفیر
نموده چنان رفتار می نمودند

یکی دیگر از واجبات هر خانه داشتن يك عکس از میرزا
عباس است که محض تبرك و حفاظت خانه و روح بت پرستی نگاه
می دارند و آنهایی که وسعت داشته باشند ان را مجسمه می کنند
و در معزای می گذارند تا کاملاً بت پرستی کرده باشند چنان که ما
عکس همان مجسمه را برداشته و در اینجا گراور کردیم
یکی دیگر از آداب و عادات موهای میرزا عباس است که



مجسمه میرزا عباس

به شعرات مبارک نامیده شده و هر زن و مردی در محافظه خود
تکامداشته و انرا بجه احترامی حرز خودشان می نمایند

تأیید گفتار

وقتی که نکارنده در اباده شیراز رفته و در آن اوقات با بهائیان ترددی داشتم در منزل یکی از آنها مهمان شده دیدم يك جعبه مدور درازی از برنج در يك جای مخصوصی از اطاق نصب کرده اند پرسیدم این چیست ؟ گفتند حالا میاوریم زیارت کنی این فینه مبارك سر سرکاراقا است وقتی ما با خانواده مشرف شدیم ارزو کردیم و بالاخره حضرت ورقه علیا خانواده رامجروم فرمود و این فینه را مرحمت فرمودند و ما جعبه برایش دادیم ساختند بطوریکه می بینی و او را آوردیم

وقتی جعبه را آورده و فینه را بچه ادابی بیرون آوردند و بوسیدند که بوی چرك و عرق او مشام را از رده کرد و بعد تعریفهای دیگر نیز کردند که پیراهن مبارك را هم آورده و جوراب مستعمل مبارك را نیز آورده ایم كارد و چنگال خریدیم و باندرون برده و یا كارد و چنگال مستعمل که بدست مبارك رسیده تبدیل کردیم و این تعریفها را بطوری در حالت سرور و شغف می کردند که کوئی جواهر قیمتی را بدست آورده بودند

و غریب تر از آن شب شب دیگری بود که در منزل یکی از سادات افغان در شیراز دعوت داشتم که آن سید مقولی خانه خدای موهوم شده بود یعنی میرزا عباس تولیت آن خانه و ابایمشان داده است و بدین امید او و عائله و اخوانش نشسته اند که عنقریب وعده های میرزا و میرزا عباس راست شود و از اقطار و اکناف عالم مردم زیارت بیت الله بیایند و اینها از آمد و شد زائرین استفاده ها بنمایند

باری آن سید از اول شب تا چهار ساعت از شب گذشته
 آثار مبارکی را که به افتخار آن عاقله در آن جا گذارده اند
 ارائه می داد

مثلا اول مهرفت در بجمعیه را با کلید میگشود و با طمانینه
 و تظاهراتی يك بقیچه را بیرون میآورد اول او را می بوسید
 سپس می گشود یکی را که بر میداشت می گفت آن جمعیه مبارك
 است می بوسید و دو دستی بمن میداد و همچنین یکی دیگر را
 بر میداشت و می گفت این عباي سید باب است (يك عباي یقه
 کلابتون دوزی بود) و میبوسید و نیز یکوصله دیگر بر میداشت
 و میگفت این اباده مبارك میرزا است و همچنین یکی دیگر بر می
 داشت و میگفت این عمامه میرزا عباس است

به همین طور قریب دو ساعت مرا معطل نموده بود که وصله
 وصله و قیچه بقیچه می گشود و یکی یکی بوسه داده و باز نموده
 بمن ارائه میداد و من در ضمیر خود جقدر می خندیدم و می
 گفتم سبحان الله این مردم با این افکار یوسیده می خواهند در
 قرن بیستم عالم را باینگونه خرافات دعوت کنند !!

باری در آخر شب چنانچه مقرر شده بود سید متولی
 خانه خدا برای اكمال پذیرائی من بنا بود مرا بخانه خدا ببرد
 و بارشاد و راهنمونی او مناسك حج باجی گری را بجا بیاورم !

حج بابی گری در شیراز

مخفی نماند خانه که متعلق بسید باب بوده در شیراز و
 خانه که میرزا در او ساکن بوده در بغداد هر دو بیت الله
 شده اند که می باید هائیان بنا بفرمایش میرزا در اقدس که میگوید

قد حکم الله لمن استطاع منكم حج البيت من دون النساء * زیارت
 آن دو خانه بروند و آداب زیارت و مناسک حج را آنجا بیاورند
 ولی متاسفانه خانه بغداد مدنی در کشمکش و دعوای واقع شده و
 قضیه بعدیه و محاکمات رسیده بود و خیلی میرزا عباس در
 این خصوص زحمت ها کشید و خرجها کرد تا خانه خدا را در
 دست داشته باشد

همان خانه را که در لوح ۲۱ کانون اول ۱۹۱۸ خطاب
 به بهائیان بغداد میگوید *

الهی الهی مؤلاء هباده فی مدینتک المبارکه مجاورون
 لبيتک المحرام و حرم قد فتحت ابوابها علی الخاص و العام حتی
 یتغوا افضلک و یطلبوا الطافک الی اخر *

همینا سه سال است که آن بیت الله را گرفتند و خراب
 کردند و اینک محل نزول غریب شریعه است * و اکنون خانه
 شیراز باقی است که و یک حیاط مخنصری و سه اطاق دارد و
 یک حوض کوچکی و یک درخت نارنجی که می گویند آن نارنج را
 سید باب بدست خودش غرس نموده است و از برك آن درخت
 همان سادات اقدان برای این وان از شیراز تحفه میفرستند
 که یک وقتی در عراق دیدم برك پوسیده در کتاب یک بهائی
 عراقی بود پرسیدم این چه خبر است دیدم او را بمالیمت پوسه
 داد و گفت این برك درخت مبارک بیت مبارک شیراز است !!
 و بیت بغداد را که خوشبختانه فعلا از دستشان گرفته اند
 بیشتر اهدایت می دهند چرا که آنجا محل وقوف میرزا بوده است
 و میرزا را سید باب خیلی رجحان می دهند از اینجهت هم خانه
 او را بدیعی است که محترم تر از خانه سید باب می دانند اگر چه

مناسك حج و اداب و زیارت نامه شان یکی است
باری سخن در اینجا بود که سید صاحب خانه گفت

بیائید وضو بگیریید و آماده شوید تا درب بیت مبارک را باز کنم
ما هم برای آنکه کاملاً از قضایا واقف شویم اطاعت کرده و آماده
شدیم از آن حیاط به حیاط دیگر و از آنجا درب در رسیدیم گفت
صبر کنید زیارت نامه بخوانم زیارت نامه مفصلی که خطاب شهر
شیراز بود مغلوط می خواند و چون سوادى نداشت آن عربی
ها را غلط تر ادا می کرد و پس از ختم آن زیارت نامه بطور
اهسته گفت که این زیارت نامه باید در يك فرسخی شیراز خوانده
شود ولی چون هنوز امر علوی پیدا نکرده و ما مخفی و مستور
هستیم بناچارى در اینجا میخوانم

دوباره شروع کرد بخواندن يك زیارت نامه دیگر با آن
که از روی ورقه می خواند تمام را غلط می خواند باز گفت
اینهم بایستی در کنار شهر شیراز خوانده شود سه باره شروع
کرد بخواندن چیز دیگر و بعد گفت اینهم باید در کنار دیوار
صحن قرائت شود و دستور العمل مبارک است که صحن چقدر
باید بزرگ باشد که بقدر تمام شهر کنونی شیراز شود و در روزگار
اینه ابد کسی حق ندارد در اینجا که فعلاً ما ایستاده ایم وارد شود
دیگر شما هم مشمول عنایت حق واقع گشته اید که باین بارگاه
وارد شده اید و در این استانه قدس پا نهاده اید

باری وارد حیاط کوچک شده و از پله ها بالا رفته باطنقی
وارد شدیم که يك چاری در سقف آن نصب نموده و تمام را برای
پذیرائی بنده روشن کرده بودند دیگر در همان اطاق مرا بروی
در پا نگاهداشت و يك زیارت نامه مفصلی مغلوط خواند که

حقیقه روح منزجر و قلبم از رده کشت و بعد در دیوار ان
اطاق رابوسه دادند و بیرون آمدیم در دهلیز اطاق و ایوان يك
زوج درب کوجه عتیقی بود که ان را نیز بوسه دادند و گفتند
درب اولی این حیاط در زمان سید باب این بوده است و بر
حسب فرموده او را برداشته و جزو عتیقه قیمتی که باید بعدها
در خزانه بیت الله بماند نگاه داشته ایم و دیگر آمدند و از ان
نارنج ها چند دانه چیدند و بر سیدند و بمن دادند و از درب
حیاط بیرون آمده بحیاط اولی که خانه سید متولی بود رسیدیم
و باز دیدم که هنوز مرا رها نمی کند و دارد از عظمت و قدرت
امر بهائی که بعدها چگونه می شود و چسان این خانه محترم و
زیارتگاه عموم اهل عالم می شود بیان و تشریح می نماید

گفتم دیگر خسته شده ام بقیه فرمایشات و صحبت خود را
برای فردا صبح بگذارید و رخت خوابی آوردند در فراش که رفتم
خدا کجاست مدتی در حیرت افتادم که از فرط تعجب و شگفت
خواهم نمیبرد و با خود اندیشه می کردم سبحان الله چقدر مردم
بیچاره اند و مستعد افوا شدن و گول خوردن هستند در يك
چنین فرنی که افکار ترقی کرده ز علوم جلوه نموده و انسان به
نیروی علم و دانش از شرق بحرب صحبت میکنند و از شمال
بجنوب با مرغ فلزی که مصنوع و مخلوق او است پرواز مینمایند
و از دنیای قدیم بدنیای جدید بقوه بخار که مطیع امر و اراده
خود نموده رهسپار می شود و نور و شعاع را در زجاجه محقری
محصوس می دارد و قوه فراری را اسیر حکم و اراده خویش می
دارد و اداب قبل را جزیک اداب اجتماعی که در خور ان اوقات
بوده نمی داند چگونه باید این افغان نادان و این بهائیان سرگردان

باین خرافات مبتلا شوند و اسیر اینگونه اوهام گردند
 یکی دیگر از احکام معموله بهائیان در فلسطین و حیف و حجاب است و در آمریکا برای اهل آمریکا که حجاب نداشته اند
 حجاب واجب و لازم نیست بعبارة آخری حجاب دوسه حکم پیدا
 می کند برای امریکائی و اروپائی حرام است و برای بهائیان
 حیف و عائله مبارکه واجب و آن دختر مبارک هم که با اروپا می
 رود چنانچه می رود در نزد اروپائیان واجب است بی حجاب باشد
 و در نزد بهائی ایرانی واجب می شود که رو بکشد و در حجاب برود
 بالاخره همان بوق روزنامه ملا نصرالدین می شود که
 يك سرود و شاخ دارد از يك شاخه که رو بقریب است صدای عدم حجاب
 می دهد و از شاخه که رو بشرق است آواز و جوب حجاب بیرون می آید

احکام صریح اقدس

چون ما به بعض احکام معموله متداوله بین بهائیان اشاره
 کردیم و ممکن است بهائیان متعصب در موقع سر زش عقلا نوحاشی
 و انکار کنند و یا آنکه بسایر آداب و اخلاق متشبهه از قبیل سینا (۱)

(۱) بلی بعضی آداب معموله از قبیل تیغ زدن در شرع
 مطهر نبوده و نیست و از هر عالمی سؤال شود خواهد گفت که
 غیر مشروع است ولیکن بواسطه عشق فرطی که بحسین ابن علی
 علیه السلام دارند معمول شده است ولی آدابی را که ما گفتیم معمول
 بهائیان است و علاوه از آنکه در آن موارد نصوصی هست همگی
 بهائیان حتی مرکز حیف نیز بان آداب عامل است و شاید اگر یکی
 از بهائیان بان آداب معموله اهمیت ندهد مورد سوء ظن سایرین واقع شود

زدن و تیغ زدن که در اصل شریعت نبوده استندلال نمایند
و یا آنکه چون نگارنده منتقدی یافتند بفظایح آن آداب واقف شوند
و دراتیه آنها را متروک و منسوخ نمایند که مصداقی برای گفتار
ما دراینده باقی نماند

لهذا چند حکمی نیز از کتاب اقدس مطرح ببحث قرار
داده تا قارئین محترم بیابه و مایه ادراک قصیر القامه این مقنن و مشرع
قرن بیستم واقف گردند

کتاب علی السارق النفی والعبس وفي الثالث فاجعلوا

فی جبینہ علامۃ یعرف بہا اثلاً تقبلہ مدن اللہ

در اینحکم که بهائیان آن را بر جسمه ترین احکام اقدس
می دانند چندین ایراد وارد است که دلالت میکند بر آنکه این آئین گذار
علاوه بر این که از علم حقوق بی نصیب بوده حکمی را که جعل
نموده خیلی نارسا و ابر است

۱ - مجازاتی برای زن دزد قاتل نشده که اگر زن مرتکب

دزدی شود چه باید کرد وقرینه آنکه حکمی برای زن دزد مقرر
نداشته ان است که حکم زن زانیه را چنانکه هنقریب می گوئیم
معین فرموده

۲ - مجازات اشدر را بشدید مقدم داشته زیرا نفی شدید

تراز حبس است اما اتفاقاً برای سارقین نفی بلند بهتر است چرا
که در شهر و محل ناشناس بیشتر میتوانند سرقت نمایند

و مخصوصاً بسیاری از دزدها در شهر و دیار خود بواسطه

شهرت و اشنائی نمیتوانند سرقت کنند از اینجهت برای سرقت
بدیار غربت میروند و مبرزاً در حکم خود سارقین را بجهتی که